



فرید مرجایی

تبارشناسی ایدئولوژی گروه بوش، راست جدید آمریکا

در فرهنگ روشنفکران آمریکایی، "راست جدید" علاوه بر این که یک طیف راست به حساب می‌آید، از یک تشکیلات و شبکه‌ی تعمدی نیز برخوردار است. آنها افراد ویژه‌ای هستند که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ دور هم جمع می‌شدند. توضیح این که مجله‌ی زد (Z) مجله‌ی گروه نوام چامسکی و ادوارد هرمن (Herman) می‌باشد؛ که اندیشه‌های سوسیالیست - آنارشیست خود را در انتشارات "سوس اند پرس" (۲) منعکس می‌کنند. گروه بوش از عبارات دشمن‌سازی، شیطان‌سازی و ایجاد فضای فرهنگی برای بسیج علیه دشمن خارجی استفاده کرد؛ چیزی شبیه توهم سرخ (red fobia) منتها کمی خفیف‌تر.

"شبکه‌ی ناشناخته" و ارتباط آن با ایران

مقاله با نقل قولی از آقای لئون تی هدار (۳) شروع می‌شود که خبرنگار لیبرال روزنامه‌ی اورشلیم پست (Jerusalem Post) اسرائیل در سازمان ملل می‌باشد:

"اگر انسانی در سال ۱۹۸۵ از کره‌ماه به سازمان ملل می‌آمد و از جایی خبر نداشت، نمی‌دانست که کرک پاتریک (۴) نماینده‌ی اسرائیل است یا نتانیاهو نماینده‌ی آمریکا یا کدام متعلق به کجا؟ طنز این خبرنگار نشان می‌دهد که تا چه اندازه آمریکا حامی اسرائیل بوده است.

به راستی در پس عبارت محور شرارت چه عنصری نهفته است که همه متفکران، جامعه‌مطبوعات و محققان را متعجب کرده است؟ آیا این یک اتفاق ساده بود یا این که فضای جدید سیاست خارجی آمریکا را نشان می‌داد؟ یا آوردن این عوامل جدید توسط آقای بوش و آقای چنی به وزارت دفاع و پنتاگون، آن هم در بحران فضای سیاسی، این پرسش مطرح می‌شود که آیا قدرت وزارت دفاع بر وزارت خارجه درباره‌ی سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا و همچنین دیگر قراردادهای بین‌المللی (هسته‌ای) فزونی گرفته است؟ آیا طراحی و برگزاری سیاست خارجی آمریکا از فرایند باز و شفافیت برخوردار است که بیشتر شهروندان آمریکایی به آن دسترسی داشته و آن را درک کنند؟ آیا سیاست خارجی آمریکا و یکپارچه است و یا این که در بازار تضارب افکار مختلف، بوروکراسی آمریکا به جهت خاصی کشیده می‌شود؟ آیا معماران و کارشناسان سیاست خارجی یک جمع یکپارچه هستند؟ آیا ایدئولوژی و افکار فوق‌العاده قوی این گروه نقشی در این کنش و فرایند سیاست‌گذاری جدید دارد؟ آیا این ایدئولوژی هزینه‌ای برای استراتژی درازمدت سیاست خارجی آمریکا ایجاد خواهد کرد؟

در حاشیه‌ی قدرت و اطلاعات و در رابطه با منطقه‌ی خلیج فارس، این استنباط وجود داشت که شاید یک کابینه‌ی جمهوریخواه به خاطر روابط خویش با شرکت‌های فراملیتی نفت و کشورهای نفت‌خیزی چون ایران و عربستان، بهتر می‌توانست فضای پراگماتیستی برای حل مسائل

مهندس فرید مرجایی در سال ۱۳۳۷ در تهران متولد شد. بخشی از تحصیلات دبیرستانی خود را در ایران گذراند. دوره کارشناسی در رشته علوم اجتماعی و کارشناسی ارشد در رشته مهندسی برنامه‌ریزی شهری را در آمریکا و کانادا به پایان رساند. وی قبل از انقلاب در زمان دانشجویی در انجمن اسلامی و حزب "مردم ایران" فعال بوده است. ایشان، خواهرزاده‌ی مرحوم دکتر محمد نخشب و متعلق به جناح اسلامی - چپ نهضت ملی ایران می‌باشد. یکی از مشغولیات فعلی ایشان کار روی تاریخچه "نهضت خدایپرستان سوسیالیست" در ایران است. در زمینه امور بین‌الملل، تحقیقات و کارشناسی‌های ایشان عمدتاً در رابطه با آمریکا، فلسطین و جهان سوم می‌باشد. وی مدتی نیز در شورای مرکزی حزب نمودموکرات شهر تورنتو در کانادا فعالیت داشته است.

مقاله حاضر در مجله‌ی زد (Z ماه می ۲۰۰۲) به مدیریت گروه نوام چامسکی در آمریکا منتشر شده است. از آنجا که اصل مقاله از ظرافت خاص ادبی برخوردار بود، به نظر رسید که ترجمه لغت به لغت آن تبدیل به متن فشرده و سنگینی خواهد شد که فهم آن برای عموم میسر نمی‌شود. بنابراین از آنجا که خوشبختانه نویسنده مقاله در ایران حضور داشت، بر آن شدیم که از ایشان خواهش کنیم تا درباره هر فرازی از مقاله توضیحات کامل‌تری بدهد. اصل مقاله به زبان انگلیسی در دفتر نشریه موجود است و خوانندگان می‌توانند با مکاتبه به آن دسترسی داشته باشند. مقاله حاضر به لحاظ شناخت اجزای حاکمیت آمریکا و تأثیری که در منطقه خاورمیانه و ایران می‌گذارد، اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد. امیدواریم این مقاله مقدمه‌ای باشد تا خوانندگان عزیز روی یکی از نیروهای حاکم در آمریکا که به "راست جدید" معروف شده، تأمل بیشتری بنمایند.

وقتی آقای بوش گزارش سالیانه خود را از چگونگی اوضاع کشور در محل کنگره (State of the Union) ادامه داد، در آن کنفرانس مسئله محور شیطانی سه کشور عراق، کره و ایران را مطرح کرد. سخنرانی او در پاسخ به فضای اضطراب بعد از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ ایراد شده بود.

طرح محور شیطانی، بسیاری از محققین، خاورمیانه‌شناسان و سیاست‌گذاران را متعجب کرد. زبان‌شناسی و عبارت‌شناسی "محور شرارت" حیرت همه را برانگیخت. دوستی به من پیشنهاد کرد در این مورد مقاله‌ای بنویسم. وقتی به عمق قضیه توجه کردم، اطلاعات بهتر و بیشتری کسب شد و به شبکه‌ی اندیشه‌ای - سیاسی و شبکه‌ی مطبوعاتی گروه "راست جدید" یا "نتوکان" (۱) پی بردم و این اطلاعات منجر به تحقیق مفصلی شد.

خاورمیانه ایجاد کند. مسئله نه به‌سادگی یک خط مستقیم، بلکه منحنی پیچیده‌ای است.

درواقع از زمان حرکت دست‌راستی "فکری-محافظه‌کاری" ریگان (۵)، حاکمیت آمریکا آستن نیروی منسجم و دقیقی بود که نتوان نام گرفت. این پدیده نه فقط یک جریان فکری، بلکه یک شبکه سیاسی-اجتماعی بود که در مطبوعات و محافل فکری و فرهنگی نفوذ زیادی داشت. نخبگان واشنگتن از این حرکت سیاسی آگاه هستند، ولی عموم مردم از این شبکه چندان اطلاعی ندارند. این جریان سیاسی-تشکیلاتی به‌سان تار عنکبوت متراکمی است؛ به این معنا که وابسته‌ها و زیرمجموعه آن در قلمروهای مختلف سیاسی-اجتماعی حضور فعال دارند.

زمینه تقویت راست افراطی

به‌طور کلی گروه‌های راست افراطی تلاش داشتند واقعه یازدهم سپتامبر را به‌نفع خود مصادره کرده و آن را بهانه‌ای برای تحقق برنامه‌هایشان در سیاست داخلی و خارجی قرار دهند. در حالی که در بدو امر، دولت آمریکا به‌خصوص وزارت خارجه - هدف را مبارزه با عاملان یازدهم سپتامبر و به‌طور خاص انهدام شبکه القاعده قرار داد، در عین حال مشاورین راست با استفاده از فضای مضطرب و نگران آمریکایی‌ها اهداف دیگری را به آن اضافه کردند. احساس عمومی این بود که مشاورینی که بوش و چنی به وزارت دفاع و شورای امنیت ملی آورده بودند، اهداف و مطالبات دست‌راستی اسرائیلی را به هدف اعلام شده توسط وزارت خارجه، بیفزایند. نگاهی گذرا به دیدگاه‌های این مشاورین نشان می‌دهد که اینها، هم از نظر ایدئولوژیک و هم به لحاظ ترکیب تشکیلاتی به جریان نتوان نزدیک می‌باشند. گردهمایی این تشکیلات یک تصادف ساده نبوده و به لحاظ تاریخی و اصولی از شروع این جریان در دهه ۱۹۶۰ اینها روی سیاست خارجی متمرکز شدند. شعار آنها "صلح از دیدگاه سلطه صهیونیست‌ها، منتها از طریق استفاده از سلطه آمریکا بود.

یکی از فعالان سازمان نتوان، آفسای مایکل لیدین (Michael Ledeen) است که کرسی آزادی (Freedom Chair) را در مؤسسه دست‌راستی تحقیقاتی (American Enterprise Institute) دارا می‌باشد. مایکل لیدین، در کابینه ریگان یکی از مشاوران الیور نور (Oliver North) در شورای امنیت ملی آمریکا بود، که در قضیه ایران کنترا نیز مدتی تحت بازجویی قرار گرفته بود. او در سال گذشته در ستون مطبوعاتی‌اش در مقاله‌ای در نشنال ریویو (National Review) در هشت مارس ۲۰۰۱ با عنوان "زمان آن رسیده که از جریان کلینتون پاکسازی شود" نوشت: "دیوانه‌های زیست‌محیطی و نازی، فمینیست را کنار بگذارید. (۶) میراث کلینتون و افراد آن را در وزارت خارجه و شورای امنیت ملی آمریکا پاکسازی کنید." در واقع او در ستون مطبوعاتی‌اش سعی داشت به بوش خط بدهد. برای چندین ماه بعد از ترزادی یازدهم سپتامبر بین وزارت خارجه از یک طرف، مشاوران بوش و چنی در وزارت دفاع و شورای امنیت ملی آمریکا از طرف دیگر، اختلاف بود. در رهبری سیاسی و غیرنظامی که بوش به وزارت دفاع تحمیل کرد، عقاب‌هایی دست‌راستی هستند؛ مانند پال ولفو ویتز (Paul Wolfowitz) معاون وزارت دفاع، داگلاس فیس،

(Douglas Feith) معاون سیاست‌گذاری وزارت دفاع، ریچارد پیرل (Richard Pearle) رئیس هیئت مشاورین وزارت دفاع، که از نظر قانونی خارج از وزارت دفاع بود ولی دقیقاً با آنها کار می‌کنند.

خبرنگار روزنامه واشنگتن پست در وزارت دفاع، طی مقاله‌ای نوشت: "بخش نظامی و پایدار پنتاگون با توجه به تجربه خود در جنگ ویتنام نیک می‌دانند جنگی که پشتوانه مردمی نداشته باشد، پیروز نخواهد گشت." اینها به رهبری سیاسی-تحمیلی وزارت دفاع هشدار می‌دهند، "جنگی را راه نیندازید که پیامدهای آن را نمی‌دانید و هدف آن برایتان مشخص نیست" و این از تضادهای جدی درون وزارت دفاع می‌باشد سوی دیگر اختلاف با رهبری وزارت دفاع، وزارت خارجه یعنی آقای کالین پاول (Colin Powell) و دستیارانش می‌باشند که عبارتند از ریچارد آرمیتاژ (Richard Armitage) معاون وزارت خارجه، ریچارد هس (Richard Haas) رئیس برنامه‌ریزی سیاست‌گذاری وزارت خارجه و بخش خاور نزدیک وزارت خارجه؛ اینها گروه کارشناسی هستند که پس از سال‌ها مطالعه، بر مسائل خاورمیانه اشرف دارند. بنابراین رامسفلد و گروه وزارت دفاع اینها را "نرم" می‌دانند. در واقع دفتر مطالعات وزارت خارجه دید جهانی‌تر و منطقه‌ای‌تری دارد. در قضیه ۲+۶ افغانستان، همین گروه بودند که در بن با ایران علیه طالبان از نزدیک با هماهنگی کار می‌کردند و امیدوار بودند که این، نقطه آغازی برای تجدید روابط با ایران شود.

کارشناسان، خاورمیانه‌شناسان و مشاوران زیادی چون گری سیک (Gary Sick) - که هم‌اکنون مدیر مؤسسه مطالعات خاورمیانه‌ای و در زمان ریگان و کارتر عضو شورای امنیت آمریکا بوده است - بیان آقای بوش درباره محور شیطانی را هدفمند و دارای منظور خاص می‌دانند. وی این‌گونه تفسیر می‌کند که در این تضاد نیروی وزارت دفاع بر وزارت خارجه فزونی گرفته است و در واقع مطالبات وزارت دفاع است که در صدر اولویت‌ها قرار می‌گیرد. (۷) بوش هم‌زمان با رویداد هجدهم تیر ۱۳۸۱ در ایران، بیانیه‌ای داد تا جریان سیاسی ایران را بحرانی کند. اما برخی تحلیلگران تصور کردند که این علامت مثبتی است و می‌خواستند بگویند که این بیانیه از بیانیه قبلی یعنی "طرح محور شرارت" بهتر است. در واقع اینها می‌خواستند انتظارات ذهنی خود را به بیانیه عینی بوش تحمیل کنند، ولی بوش چنین حرفی را نزنده بود. مشاوران بوش در مقاله واشنگتن پست نوشتند: "ما می‌خواستیم با این بیانیه بوش کاری کنیم تا اختلاف بین اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران ایران افزایش یابد." بیانیه بوش از جانب وزارت خارجه نبود، بلکه از کاخ سفید و شورای عالی امنیت بود، برخلاف آنچه بعضی تحلیلگران ایرانی تصور کرده و انعکاس داده بودند.

جای تعجب نیست؛ آقای دیوید فرام (David Frum) کانادایی، نویسنده سخنرانی‌های بوش که عبارت شرارت را در سخنرانی گنجانده بود، خود یکی از عناصر تشکیلات نتوان می‌باشد. همه می‌دانند هفته‌نامه او یعنی ویکی استاندارد (Weekly Standard) از نشریات راست جدید یا نتوان است. (۸) بنابراین، اهداف مطالبات نویسنده آن بیانیه، فراتر از انهدام شبکه القاعده بود. در حقیقت نکته مهم دیگر که استنباط می‌شود، حمایت گروه بوش از برنامه جنگ ستارگان است، که در زمان کلینتون به دلیل هزینه‌های هنگفت و ناکارایی به کناری گذاشته شد. گروه بوش به بسترسازی نیاز داشتند تا برنامه جنگ ستارگان ر موجه جلوه

دهند و به همین منظور بود که شیطان‌سازی و دشمن‌تراشی کردند و کشورهای سرکش و محور شیطانی را مطرح نمودند. گفتند این کشورهای امکانات هسته‌ای دارند و ما بایستی یک چتر دفاعی موشکی در برابر آنان درست کنیم. پیشنهاد گروه بوش آن قدر مشروعیت نداشت که هزینه آن پروژه را تأمین کند. بنابراین به زمینه‌سازی مردمی نیاز بود تا مردم را به پرداخت آن هزینه‌ها متقاعد کنند. بعد از تراژدی یازدهم سپتامبر این حق به وجود آمد تا مجرمان و عاملان به مجازات برسند. اما ملاحظه می‌کنیم که سخنرانی بوش در کنگره، پارادایم را عوض کرد و سیاست بین‌المللی جدیدی را مطرح نمود که دربرگیرنده مطالبات راست اسرائیلی نظیر مطرح کردن مسئله سلاح کشتار جمعی در آن سه کشور و حمایت ایران از حماس و حزب‌الله لبنان بود. در واقع مطالبات راست اسرائیلی، مطالبات جدید آمریکا شد.

ارتباط تراژدی یازدهم سپتامبر با مسئله افزایش سلاح کشتار جمعی در این کشورها برای خیلی از خاورمیانه‌شناسان، رابطه‌ای عقلانی و منطقی به نظر نمی‌رسید؛ چرا که تغییر فاز، بسیار فاحش و دفعی بود. به خصوص در مورد ایران؛ زیرا دولت ایران مدعی است که همیشه برای بازرسی مقامات بین‌المللی آماده است. به علاوه آقای گری‌سیک در مقاله‌اش با آقای زالمای خلیل‌زاد (Zalmay Khalilzad) رئیس کمیته خاور دور و خاور نزدیک شورای امنیت آمریکا، اختلاف دارد. زالمای خلیل‌زاد مدعی شده بود که ایران دولت افغانستان را بی‌ثبات می‌کند، ولی گری‌سیک چنین اعتقادی ندارد.

عبارت محور شیطانی، محققان و سیاست‌گذاران را دچار گیجی‌ای کرده بود که پیش‌بینی نمی‌کردند عواقب و پیامدهای آن، چه تأثیری بر سیاست‌های درونی ایران می‌تواند داشته باشد. این می‌تواند جنبش اصلاح‌طلب خاتمی را تضعیف کند. بنابراین ممکن است ادامه حیات خاتمی برای تشکل جدید نئوکان مطلوب نباشد. پاتریک کلاسون (Patrich Clawson) از محققان و عوامل سیاسی در آمریکا که در حقیقت رئیس قسمت پژوهش مؤسسه واشنگتن برای مطالعات راهبردی خاور نزدیک (۹) معروف به ستون پنجم اسرائیل می‌باشد، ادعا می‌کند که مسائل داخلی ایران برای آقای بوش اهمیتی ندارد، بلکه او می‌خواهد به دنیا هشدار بدهد که رهبران ایران باید خط‌مشی خود را عوض کنند و این را تهدیدی برای ایران می‌داند و یا حداقل می‌خواهد در مطبوعات این‌گونه جلوه بدهد. در واقع با مطالعه موضوع آمریکا در برابر سلاح کشتار جمعی، به این نتیجه می‌رسیم که شاید سخت‌افزارها برای آمریکا چندان مهم نباشند، بلکه آنچه اهمیت بیشتری دارد، جهت‌گیری سیاسی رژیم ایران است. داشتن یا نداشتن و یا مقدار سلاح هسته‌ای برای سیاست خارجی جدید آمریکا، ممکن است آن قدر مهم نباشد، بلکه مهم‌تر، جهت‌گیری سیاسی

یک کشور جهان سوم در راستای توافق با سیاست‌های خارجی آمریکا است. عناصر تشکیلاتی نئوکان که با سازمان‌های تحقیقاتی دست راستی آمریکا کار می‌کنند، امکانات مساعد بسیاری در بیان محور شیطانی برای خودشان دیده‌اند و در نوشته‌هایشان از آن بیانیه‌ارزیابی مثبتی دارند و پس از آن بود که انتقادات آشکاری به وزیر خارجه پاول نمودند. چه قبل و چه بعد از سخنرانی بوش، آقای ویلیام کریستول (William Kristol) طی سرمقاله‌هایی در هفته‌نامه ویکی استاندارد، به طور شفاف و بدون تعارف به جهت‌گیری آقای پاول حمله کرد. مایکل لدین در مقاله‌ای در نشنال ریویو چهار مارس ۲۰۰۲ با عنوان "ایران و محور شرارت" انتقادی شدید به پاول کرد و نوشت که پاول به اندازه کافی رفتار خصمانه نسبت به ایران ندارد.

همچنین آقای راثول مارک گرکت (Reuel Marc Gerecht) متعلق به مؤسسه تحقیقات راهبردی آمریکا در هفته‌نامه ویکی استاندارد به موضع پراگماتیستی پاول انتقاد کرده و غیرمستقیم به اینها می‌گوید: "بعد از تراژدی سپتامبر، مسامحه با جهان اسلام کار درستی نیست." (۱۰) منظور او این است که چرا محققان وزارت خارجه روش خود را تغییر نداده و برخورد ایدئولوژیک نمی‌کنند. شکایت او این است که چرا هنوز در نهادهای رسمی، مسامحه وجود دارد. همین نویسنده یعنی آقای گرکت که هفت سال نیز عضو سیا (C.I.A) و مأمور جذب نیرو در ایران و استانبول بوده، در مقاله‌اش فراتر رفته، هفته‌نامه لوموند دیپلماتیک (Le Monde Diplomatic) و

همچنین بخش خاور نزدیک وزارت خارجه را مسخره کرده و آنها را متهم می‌کند که موضعشان در برابر بیانیه بوش دست کمی از بیانات حجت‌الاسلام مهدی کروبی، رئیس مجلس ایران، نداشت. چرا که کروبی نیز از نسبت دادن "محور شرارت" تعجب و انتقاد کرد. این نویسنده که از نئوکان هاست، براساس همان منطق و احساسات از بیانیه بوش می‌نویسد: "تا رژیم ایران سقوط نکند، این تشنگی و عطش برای کشتار سلاح‌های جمعی از بین نخواهد رفت." این نتیجه‌گیری در واقع موضع و بیانیه نئوکان است که رژیم ایران را اصلاح‌ناپذیر دانسته و معتقد است باید سرنگون شود. در این تحلیل نادرست و گیج‌کننده، آقای گرکت این پیش‌فرض که حتی اگر یک دولت لائیک در ایران حاکم شود - در مقایسه با یک دولت دموکراتیک اسلامی - آنها به طور قطع خواهان این نیستند که با عوامل آمریکا در منطقه (اسرائیل، ترکیه و پاکستان) برابری تسلیحاتی داشته باشند؛ یعنی با جزمیت خاصی از هم‌اکنون برای دولت احتمالی آینده لائیک تعیین تکلیف کرده و خط و نشان می‌کشد!

مجله انگلیسی اکونومیست (Economist) نظری در مورد آقای پال ولفو ویتز (Wolfowitz) مرد شماره دو پنتاگون ارائه کرده است. وی می‌نویسد: "وی هیجان و علاقه زیادی برای تعویض دولت‌های بعضی

با آوردن عوامل جدید توسط آقای بوش و آقای چنی به وزارت دفاع و پنتاگون، آن هم در بحران فضای سیاسی، این پرسش مطرح می‌شود که آیا قدرت وزارت دفاع بر وزارت خارجه درباره سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا و همچنین دیگر قراردادهای بین‌المللی (هسته‌ای) فزونی گرفته است؟

کشورها دارد. در آن مقاله، رد پا و اثر انگشت آقای ولفو ویتز را در بیانیه بوش نشان می‌دهد. از زمانی که زبان‌شناسی و عبارت "محور شرارت" بر سر زبان‌ها افتاد و به اصطلاح خطر دولت‌های سرکش مطرح گردید، "راست جدید" سعی کرده روان‌شناسی اضطراب را به وجود آورد تا به مقاصد برسد، به‌عنوان مثال این که بتواند هزینه و بودجه وزارت دفاع را بالا ببرد. همین امسال بودجه پنتاگون به شدت افزایش یافت و برنامه جنگ ستارگان که در واقع از اهمیت افتاده بود و غیر عملی به نظر می‌رسید، دوباره در صدر جدول اولویت‌ها قرار گرفت.

چگونگی پیدایش و ساختار شکنی جریان نئوکان‌ها

به قول هدار (Hadar) خبرنگار اورشلیم‌یست؛ شخصیت‌های جریان نئوکان بعضاً کسانی هستند که در نوجوانی تروتسکیست بودند؛ افرادی مثل اروین کریستول (Irving Kristol) که گاه مقالاتی در روزنامه وال استریت ژورنال (Wall Street Journal)

دارد، آقای نورمن پودهورتز

(Norman Podhoretz) که اکنون

سر دبیر مجله کامنتری (Commentary)

است، این مجله یکی از پایگاه‌های قوی جریان

نئوکان‌هاست. یکی دیگر از افرادی که در

پیدایش این جریان مؤثر بود، از فعالان

حزب دموکراتیک، بن‌واتنبرگ

(Ben Watenberg) بوده است و همچنین

خانم میچ دکتر (Midge Dector) همسر

آقای پودهورتز (Podhoretz) که حدود

پانزده سال پیش با رونالد رامسفلد کمیته

دیگری به نام "کمیته برای جهان آزاد"

(Committee for the Free World) را

تأسیس کرد. به این هسته مرکزی، نئوکان‌ها

و دیگر طرفداران جنگ سرد و اسرائیل هم

ملحق شدند. مانند سناتور دانیال پاتریک

موین هن (Daniel Patrick Moynihan)

از نیویورک، جین کرک پاتریک

(Jean Kirkpatrick) وال و یوجین راستو

(Walt and Eugene Rostow) که دو برادر

بودند. ریچارد پرل (Richard Pearle)

الیوت ابرمز (Eliot Abrams) داماد بود

هورتز، کنت آدلمن (Kenneth Adelman)

و مکس کامپلمن (Max Kampelman) که این دو، کارمندان سناتور هامفری (Humphrey) بودند. مایکل لدین (Michael Ledeen) را هم نباید فراموش کرد؛ اینها جزء گروه بوش - چنی و از بازماندگان دوره کابینه ریگان هستند. بنابراین به قول هدار "اسرائیل برای نئوکان‌ها به لحاظ ایدئولوژیک یک محور مرکزی شد" و شعار محوری و اصلی آنها این شد که "تنها آمریکایی که به لحاظ نظامی قوی، آماده، تهاجمی و در عین حال مداخله‌گر باشد، می‌تواند از اهداف اسرائیل حمایت کرده و موجودیت آن را

تضمین کند."

فضای دهه ۱۹۶۰ یعنی حقوق بشر و عدالت اجتماعی، تا اندازه‌ای بر روی مواضع حزب دموکرات تأثیر گذاشت، که این فضای حق‌طلبی و عدالت در تثبیت خودمختاری جهان سوم، و شاید فلسطینی‌ها مؤثر واقع شد. در این مقطع، جنگ ویتنام از منظر اخلاقی و انسانی مورد انتقاد قرار گرفت. در سال ۱۹۷۲ وقتی که جورج مک‌گاورن (George McGovern) که در واقع نماینده نیروهای لیبرال و ضد جنگ ویتنام در حزب دموکرات بود، برنده شد، هسته مرکزی نئوکان‌ها در حزب دموکرات، رقیب او هنری جکسون (Henry Jackson) را علم کردند و بسیج نیرو برای او را آغاز کردند. جکسون، هم طرفدار جنگ سرد بود و هم اسرائیل؛ لذا برای موازنه نیروها در برابر مک‌گاورن، هسته مرکزی نئوکان در داخل حزب دموکرات را ایجاد کردند. یک سال بعد یعنی در سال ۱۹۷۳ در درون حزب دموکرات تشکلی به وجود آمد به نام "ائتلاف برای

اکثریت دموکراتیک" (C.D.M) (۱۱) در همان زمان ریچارد پرل (Richard Pearle) و الیوت ابرمز (Elliot Abrams) که هم‌اکنون در گروه بوش هستند، کارمندان عالی‌رتبه سناتور جکسون شدند و برای او تحقیقات می‌کردند. وقتی کارتر رئیس‌جمهور شد، بسیاری از افراد نئوکان (CDM) را در کابینه و تشکیلات خود نیاورد. درحقیقت سیاست کارتر در بهبودی روابط آمریکا و شوروی از یک سو و ضروری دیدن حل مسئله فلسطین از سوی دیگر، نئوکان‌ها و تشکل آنها را به فکر فرو برد. اگر قبلاً تشکل نئوکان به تدریج از حزب دموکرات فاصله می‌گرفتند، حالا در واقع خودشان را گام به گام به حزب جمهوریخواه نزدیک‌تر می‌دیدند (تحوالاتی که در ایران پیگیری نمی‌شد). از سوی دیگر حزب جمهوریخواه به این نتیجه رسید که پیوند و ائتلاف با اینها ایده و استراتژی خوبی است؛ چرا که نئوکان‌ها هم به لحاظ روشنفکری قوی بودند و هم با بسیاری از مطبوعات ارتباط داشتند. اینجا بود که یک ازدواج سیاسی - راهبردی - مصلحتی شکل گرفت. این گروه نئوکان، در جریان رقابت ریگان با کارتر، به

طرفداری ریگان پرداختند، تا از سویی به تیم ریگان جهت‌گیری افراطی راست بدهند و از سوی دیگر به او کمک کنند تا یک دید علمی روشنفکری راست پیدا کند و در واقع او را صاحب یک دکترین بنمایند. کابینه ریگان نیز به نوبه خود دست نئوکان‌ها را در دولت خود بازگذاشت. از آنجا که نئوکان‌ها عمدتاً به مسائل سیاست خارجی، مداخله‌گری و هژمونی علاقه‌مند بودند، به وزارت‌خانه‌هایی رفتند که بیشتر با این مسائل سروکار داشت. به دنبال این معامله راهبردی، قشر بالای نئوکان‌ها به پست‌های

خبرنگار روزنامه واشنگتن پست در وزارت دفاع، طی مقاله‌ای نوشت: "بخش نظامی و پایدار پنتاگون با توجه به تجربه خود در جنگ ویتنام، نیک می‌دانند جنگی که پشتوانه مردمی نداشته باشد، پیروز نخواهد گشت." اینها به رهبری سیاسی - تحمیلی وزارت دفاع هشدار می‌دهند جنگی را راه نیندازید که تبغات و عواقب آن را نمی‌دانید و هدف آن برایتان مشخص نیست و این یکی از تضادهای جدی درون وزارت دفاع می‌باشد

حساس گمارده شدند. کرک پاتریک که برای مجله "کامنتری" مقاله می نوشت، نماینده ریگان در سازمان ملل شد. کنت ادلمن (Kenneth Adleman) رئیس اداره کنترل تسلیحاتی شد. ریچارد پرل نیز به معاونت وزارت دفاع انتقال یافت. "ریچارد پایس" (Richard Pipes) از دانشگاه هاروارد به شورای امنیت ملی منتقل گردید و ایوب ابرمز به عنوان ستاره درخشانی این حلقه، معاون آمریکای لاتین وزارت خارجه شد.

از همان زمان ریگان بود که چپ ستیزی و کمونیست ستیزی عجیبی در آمریکای مرکزی و جنوبی راه افتاد و ایوب ابرمز با نظامی ها و شبه نظامی ها همکاری تنگناکی داشت. او بود که کنتراها را علیه ساندنیست ها تجهیز و تحریک می کرد و از نظر تدارکات نظامی و تکنیک های بازجویی حتی از مرزهای قانونی هم فراتر رفت. میراث او این بود که هر ضد چپ فاشیستی را بایستی

تقویت کرد. او در جریان کنتراها محکوم شد و با این همه ریگان او را بخشید و اکنون بوش پسر، او را بدون سروصدا وارد دولتش کرده است. نئوکان ها به دلیل مسئولیت های بالایشان در زمان ریگان، کابینه او را به سمتی بردند تا از دیدگاه جنگ سرد به همه مسائل بین المللی و بومی نگاه کنند، مسائلی مانند حق خودمختاری فلسطین، انقلاب نیکاراگوئه، مسائل آفریقای جنوبی و اختلاف خاورمیانه. درحقیقت این گونه جلوه می دادند که این کمونیزم بین المللی و توسعه طلبی شوروی است که در پس جنبش های جهان سومی است. وقتی نئوکان ها وارد حزب جمهوریخواه شدند، محافظه کاران این حزب به دلایل ایدئولوژیک و اعتقادات اجتماعی راست قدیم، همانند باری گولدواتر (Barry Goldwater) و نیکسون (Nixon) مسئله دار و مراقب نئوکان های تازه وارد بودند، ولی به تدریج پذیرفته شدند و در بستر راست سنتی فعالیت می کنند. به طوری که هم اکنون می بینیم نئوکان ها تربیون نشنال ریویو متعلق به ویلیام بوکلی (William F. Buckley) از راست قدیم را به دست گرفته اند، ولی بخش های کوچکی از

راست سنتی که به ارزش های محافظه کاری و مقوله های فرهنگی راست وفادارند، هنوز نئوکان ها را قبول نداشته و معتقدند اینها رهبری و کنترل نهضت محافظه کاری را با برنامه ریزی خاصی به دست گرفتند. راست قدیمی و سنتی تمایل دارد که اولاً دولت، محدود و کوچک باشد و ثانیاً هزینه های رفاهی کم شود. این خواسته ها، آنها را از دموکرات ها متمایز می سازد. این راست سنتی معتقد است که نئوکان ها تمرکز بیش از حدی روی سیاست خارجی، آن هم نوع سلطه جو و مداخله گر آن یعنی ذهنیت

اشغالگری دارند. اینها از این که نئوکان ها، پرچم محافظه کاران را به دست بگیرند ناراحت بوده و اعتراض دارند. به عنوان مثال چندی پیش پاتریک بوکانن (Patrick J. Buchanan) که قصد داشت از جانب محافظه کاران سنتی کاندیدای ریاست جمهوری بشود، همزمان با پیروزی ریگان، در مقدمه کتابی نوشت: "نئوکان ها هویتی پیدا کردند و در دولت ریگان آمدند و ضمن این که در حرکت او نفوذ کردند، به آن مسلط هم شدند." آقای ریموندو (Raimondo) که نویسنده کتابی است که ابن مقدمه بر آن نوشته شده، نئوکان ها را حزب جنگ (The war party) نامیده است و آنها را به سان پرندۀ مداخله گری می داند که در آشیانه دیگر پرندگان تخم گذاری می کند، یعنی آنها از حزب دیگری وارد حزب ما شدند و تخم گذاری می کنند. از طرف نیروی لیبرال و چپ نو نیز واکنش هایی در برابر نئوکان ها بوده است. آقای گور ویدال (Gore Vidal)

نویسنده متنفذ و توانمند آمریکایی که در نوشته هایش با شهامت به خط قرمزهای اجتماعی نزدیک می شود؛ در یک مقاله تاریخی در مجله نیشن باعنوان "عاشقان امپراطوری بازمی گردند" (۱۲) به رهبران و ریش سفیدان موج نئوکان حمله کرد. متقابلاً نئوکان ها به او برچسب ضدیهود و نژادگرا زدند. گور ویدال در آن مقاله تاریخی نوشت که سردمداران نئوکان همان تبلیغاتچی های اسرائیل و درواقع ستون پنجمی هستند. او ادعا کرد که این لابی های طرفدار اسرائیل، درحقیقت حاضرند با راست افراطی حاشیه ای متحد شوند، فقط به خاطر این که آمریکایی ها را از شوروی بترسانند تا آمریکایی ها هزینه های دفاعی زیادی بپردازند؛ و درواقع همه اینها برای دفاع از مواضع اسرائیل است. درحقیقت تشکیلات نئوکان ها محوری هستند که در تمامی وجوه سیاسی، آکادمیک - فرهنگی، مطبوعاتی و شبکه تحلیلی - راهبردی - دفاعی فعال اند که همه در راستای اهداف مشخصی می باشند. درواقع زبان شناسی محور شرارت نشئت گرفته از تشکیلاتی است که خود در محتوا یک محور شرارت می باشد.

شرق شناسی از دید نئوکان ها (محافظه کاران جدید)

در آمریکا بعد از تراژدی یازدهم سپتامبر، یک کنجکاو خودجوش و گفتمان عمومی رخ داد که می خواست از جریان فقهی، فرهنگی و سیاسی اسلام رمزگشایی کرده و آگاه شود؛ به طوری که فروش کتاب های اسلامی به سرعت افزایش یافت و سخنرانی های آموزشی برای شناخت اسلام ترتیب داده شد. ناگهان به موازات این جریان، حرکت منظورمندی اتفاق افتاد و ادبیاتی ظهور کرد که هدفش شرق شناسی، شرق بدشناسی، دورسازی و

در آمریکا بعد از تراژدی یازدهم

سپتامبر، یک کنجکاو

خودجوش و گفتمان عمومی رخ

داد که می خواست از جریان

فقهی، فرهنگی و سیاسی اسلام

رمزگشایی کرده و آگاه شود؛

به طوری که فروش کتاب های

اسلامی به سرعت افزایش یافت

و سخنرانی های آموزشی برای

شناخت اسلام ترتیب داده شد.

ناگهان به موازات این جریان،

حرکت منظورمندی اتفاق افتاد

و ادبیاتی ظهور کرد که هدفش

شرق ناشناسی، شرق

بدشناسی، دورسازی و

غریب سازی شرق و اسلام بود

غریب‌سازی شرق و اسلام بود. در غرب، شرق‌شناسانی هستند که در عین کار علمی، اهداف سیاسی - ایدئولوژیک هم دارند. اینها یکی از وجوه نئوکان‌ها هستند که از کارهای علمی به نفع هدف‌های سیاسی‌شان سوءاستفاده می‌کنند. در واقع موج نئوکان فراتر از انتصاب و گرفتن پست‌ها و مقام‌هاست، بلکه اینها از فرهنگ و بینشی برخوردارند که هژمونی خود را در مطبوعات حفظ می‌کنند. پروفیسور برنارد لوئیس (Bernard Lewis) هشتادساله، از همین شرق‌شناسان اسلام‌ستیزی است که از دانشگاه پرینستون (Princeton) بازنشسته شده است.

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، براساس ارزش‌ها و روح زمان جنگ سرد، تبلیغات چی‌های ریگان سعی می‌کردند تضاد اسرائیل و فلسطین را در فرایند جنگ سرد ببینند؛ یعنی بگویند فلسطینی‌ها چپ و کمونیست بوده و شوروی از آنها حمایت کرده است. اما بعد از پایان جنگ سرد زمینه هانتینگتونی (Huntingtonian) جنگ تمدن‌ها سعی دارد بر گفتمان مناسبات شرق و غرب مسلط شود. این تئوری در تلاش است دیگری را غیرخودی و بیگانه دانسته و از آن شیطان‌سازی بکند. در حالی که کار علم این است که ساختار شکنی کرده و ما را با پدیده آشنا کند، ولی نئوکان سعی دارد جهان‌بینی دو بنی خیر و شر یا سفید و سیاه را بر مسائل سیاسی جهان و منطقه حاکم کند. در راستای همین جهان‌بینی تلاش می‌کند جهان شرق و اسلام را جایگزین خطر کمونیست کند. در این فرایند است که نئوکان، اسرائیل را

به‌عنوان پایگاه تمدن غرب معرفی می‌نماید. از این منظر است که مسیحیان دست راستی افراطی احساس می‌کنند که اسرائیل باید حتماً وجود داشته باشد و حمایت شود.

پروفیسور ادوارد سعید (Edward Said) در نقد کتاب جودیت میلر (Judith Miller) برای مجله نیشن (۱۳) نوشت: "فرایند شیطان‌سازی و ضدانسان‌ معرفی کردن دیگران، که به گفته لوئیس با مدرنیته مسئله دارند، یک فرهنگ‌ستیزی کلان و تعمدی است." از قول لوئیس نقل می‌شود که شرقی‌ها و مسلمان‌ها از مدرنیته و نوع زندگی آمریکایی ناراحت بوده و با آن مسئله دارند. به این ترتیب، آنها سعی دارند فرهنگ شرقی و اسلام را ناکامل جلوه دهند. ادوارد سعید معتقد است در پس پشت این شرق‌شناسی است که این فرایند شیطان‌سازی و فرهنگ‌سازی و تحقیر نهفته است. شعار نئوکان‌ها تنها این نیست که بگویند "اسرائیل یهود مدرن است"، بلکه می‌خواهند شرق را در برابر مدرنیته آمریکا قرار دهند و بگویند که مسلمان‌ها با تمدن و جامعه آمریکا مسئله دارند و به این ترتیب آمریکایی‌ها را علیه مسلمان‌ها بسیج کنند.

آقای راثول مارک گرکت (Reuel Marc Gerecht) از دنباله‌روهای برنارد لوئیس می‌باشد. آقای گرکت شرق‌شناس مشهوری است که مدتی در پرینستون شاگرد لوئیس بوده است. وی یکی از عناصر نئوکان

است که در مؤسسه تحقیقاتی دست‌راستی آمریکایی (American Enterprise Institute) کار می‌کند. آقای راثول گرکت در یک مصاحبه با روزنامه اسرائیلی هاآرتس (Haaretz) اظهار می‌دارد: "من از معتقدان جنگ سرد بوده‌ام. یکی از اساتیدم مرا با آژانس سیا پیوند داد." او به‌عنوان یک افسر عملیاتی سیا با اسم مستعار "شرلی"، برای هفت سال - از سال ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۴ - مسئول هماهنگی شبکه سیا در داخل و خارج ایران بوده است. پایگاه او ابتدا در سفارت آمریکا در ترکیه و سپس سفارت آمریکا در فرانسه بوده است. او در کتاب خود به نام "دشمنان خود را بشناس" که اخیراً منتشر شده است، انتقادات شدیدی به سیا دارد. اما تصور من این است که چون او یکی از عناصر نئوکان بوده، بنابراین فرهنگ او با سیا نمی‌خوانده است، و شاید جزء اخراجی‌های سیا باشد. آقای گرکت در دسامبر ۲۰۰۱ یعنی یک ماه قبل از بیانیه

بوش، در یک مصاحبه با مجله آتلانتیک (Atlantic) اظهار داشت: "تنها روشی که می‌توان با رادیکالیزم اسلامی مقابله کرده و آتش آن را خاموش کنیم، حرکت شدید ناگهانی و جدی نظامی است." حتی خانم آن کولتر (Ann Coulter) یکی از نویسندگان دست‌راستی، با بیان تندتری در نشریه نشنال ریویو توصیه کرد که "باید به این کشورها حمله کنیم، رهبران آن را نابود کنیم و مردمشان را به مسیحیت برگردانیم." عبارت‌شناسی محور شیطنانی بوش، ممکن است خیلی‌ها را متعجب کرده باشد، ولی وقتی از سپتامبر ۲۰۰۱ تا ژانویه ۲۰۰۲ به مقالاتی که بار فرهنگی

دارد در مجلات نیویورکر (The New Yorker)، اتلانتیک مانسلی (Atlantic Monthly) نیورپابلیک (New Republic) نگاه کنیم، با فرایند منظورمندی آشنا می‌شویم که دو مؤلفه دارد: نخست جنگ تمدن‌ها و دوم غریب و غیرخودی دانستن دیگر فرهنگ‌ها.

الکساندر کاکبرن (Alexander Cockburn) ژورنالیست معروف چپ که درباره فلسطین نیز مطالبی می‌نویسد، یک بار به طنز و به‌طور سمبلیک گفت: "دفتر مجله نیورپابلیک (New Republic) در واشنگتن به پشت سفارت اسرائیل متصل است!"

گرچه نویسندگانی از نئوکان مثل ریچارد پایپس (Richard Pipes) و دانیل پایپس (Daniel Pipes) و مایکل لدین (Michael Ledeen) در مطبوعات معمولی و میانه‌رو نظیر وال استریت ژورنال (Wall Street Journal) مقالاتی دارند، ولی درحقیقت پایگاه اصلی ژورنالیسم نئوکان در مجلاتی نظیر نیورپابلیک، کامنتری، ویکلی استاندارد و واشنگتن تایمز (که اخیراً رضاهلوی را هم مطرح می‌کند) است. تحلیل‌های آقای ویلیام سفایر (William Safire) در نیویورک تایمز و چارلز کراوسمر (Charles Krauthammer) در روزنامه واشنگتن پست، مشعل نئوکان را فروزان و زنده نگه می‌دارند. در شرایطی

در حاشیه قدرت و اطلاعات و در رابطه با منطقه خلیج فارس، این استنباط وجود داشت که شاید یک کابینه جمهوریخواه به خاطر روابط خوبش با شرکت‌های فراملیتی نفت و کشورهای نفت‌خیزی چون ایران و عربستان، بهتر می‌توانست فضای پراگماتیستی برای حل مسائل خاورمیانه ایجاد کند.

که عقاب‌هایی محافظه‌کار و سرمایه‌گذاران رسانه‌های ارتباطی چون راپرت مرداک (Rupert Murdoch) و کنراد بلاک (Conrad Black) روزنامه‌های زیادی را در آمریکا، کانادا و انگلستان خریده‌اند و به شبکهٔ نتوکان یا راست جدید تریبون داده‌اند و بدین ترتیب یک هژمونی مطبوعاتی به‌دست آورده‌اند و اذهان مردم را شکل می‌دهند، آیا مسئلهٔ خاورمیانه و گسترش سلاح‌های کشتار جمعی می‌تواند عادلانه، منصفانه و به‌طور علمی به بحث گذاشته شود؟ مسلماً نه.

درواقع در پاییز ۲۰۰۱ یعنی بعد از فاجعهٔ سپتامبر و قبل از سخنرانی بوش، دست راستی‌ها برنامه‌هایی را سازمان دادند که برای محیط‌های دانشگاهی نگران‌کننده بود. به‌عنوان مثال، شورای آمریکایی امنای فارغ‌التحصیل (Council of Trustees and Alumni) The American موسوم به اکتا (ACTA) که خانم لین چنی (Lynne of Civilization) عضو فعال آن است، جزوه‌ای را به نام دفاع از تمدن (Defense) منتشر کردند که اسامی دانشکده‌ها، دانشگاه‌ها و نیز نام صدنفر از اساتید را چاپ کرد که نسبت به روند حاکمیت موجود انتقاد داشته‌اند؛ چاپ کردن اسامی صدنفر از اساتید با مواضعشان در واقع اعلام خطر و تهدیدی برای منتقدین بود. مشابه این کار را آقای مارتین کریمر (Martin Kramer) انجام داد. او که در همان نهاد لابی اسرائیلی به نام "مؤسسه واشنگتن برای مطالعات خاور نزدیک کار می‌کرد، جزوه‌ای را

به نام "برج‌های ساخته‌شده از عاج روی شن‌های صحرا" (Son Sand Ivory Tower) چاپ کرد و در آن جزوه مجموعاً فرهنگ خاورمیانه‌شناسی و تیپ آکادمیک خاورشناسی و محیط دانشگاهی را مسئول دانست که از اوضاع سیاسی جهان نتوانستند تحلیل درستی ارائه دهند. وی می‌نویسد که "چرا فاجعهٔ یازدهم سپتامبر را پیش‌بینی نکردند؛ بنابراین دولت فدرال باید بودجه و وام‌های آنها را قطع کند." در این مثال‌ها خیزش تهاجم فرهنگی نتوکان در درون آمریکا به خوبی نشان داده می‌شود؛ چون منطق این مقاله نشان دادن محور و شبکهٔ نتوکان بود، ابتدا شبکهٔ مطبوعاتی و نیروهای اینها در مطبوعات توضیح داده شد. قدم بعدی نشان دادن رابطهٔ مراکز تحقیقاتی و لابی‌ها با این جریان است.

مراکز تحقیقاتی و لابی‌های جریان نتوکان

گرچه تولد و پیدایش نتوکان در درون حزب دموکرات و لیبرال بود، ولی درحقیقت اکنون بازسازی و بازیافت و حیات خودش را در درون سازمان‌های تحقیقاتی و لابی‌های دست‌راستی انجام می‌دهد. نهادهایی همچون؛ کمیتهٔ خطر حاضر (Committee on Present Danger) کمیته برای جهان آزاد (The Committee for the Free World) و قرن جدید آمریکا، بنیاد میراث هری تیچ (Heritage Foundation) و

کانون تحقیقات آمریکایی.

با یک نگاه اجمالی به اسامی مشاوران و هیئت امنای این نهادها، متوجه خواهیم شد که اینها همان نتوکان‌هایی هستند که از آنها نام بردیم. مانند ویلیام کریستول فرزند اروین کریستول سرمقاله‌نویس هفته‌نامه ویکلی استاندارد، کارل گرشنمن (Carl Gershman) مشاور مخصوص کرک باتریک در زمان نمایندگی او در سازمان ملل و رئیس سازمان وقف ملی برای دموکراسی

(National Endowment for Democracy) - که هدفش تقویت دموکراسی در کشورهای به‌خصوص، به‌طور گزینشی در راستای اهداف سیاست خارجی آمریکا و نظام نوین می‌باشد، دونالد رامسفلد (Donal Rumsfeld) وزیر دفاع فعلی که در بیست سال گذشته فعال بوده، آقای لوئیس لیبی (Lewis Libby) رئیس دفتر چنی، نوت گینگریچ (Newt Gingrich) ویلیام بوکلی بال ولفو ویتز و ریچارد پرل.

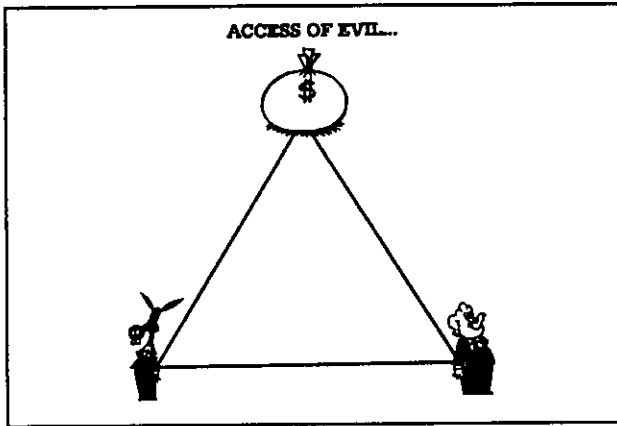
قدم بعدی معرفی لابی‌هاست؛ در واشنگتن سازمان‌ها و تشکل‌های زیادی هستند که در رابطه با اقلیت جامعهٔ یهود و اسرائیل فعالیت دارند ولی هیچ‌کدام از این سازمان‌ها به اندازه نتوکان، قدرت لابی و سازمانی ندارند. به‌طوری‌که تأثیر نتوکان در نمایندگی‌اش از منافع اسرائیل، بیش از تأثیر دیگر سازمان‌هاست.

در سال ۱۹۹۸ بود که مجله فورچون (Fortun Magazine) کمیتهٔ ایپاک (AIPAC) یا کمیتهٔ امور آمریکا و اسرائیل (America Israel Public Affairs Committee) را قوی‌ترین لابی کشور دانست. آقای مایکل ماسینگ (Michael Massing) نویسندهٔ لیبرال در دهم مارس ۲۰۰۲ در روزنامهٔ لوس آنجلس تایمز، جزئیات این لابی قدرتمند را که مقرش نزدیک تپهٔ کنگره می‌باشد، توضیح داد و نشان می‌داد که چگونه رهبران این لابی مجوز کارت سفیدی دارند که ورودشان به وزارت خارجه و وزارت دفاع و شورای امنیت ملی در هر زمان آزاد است.

آقای مکس کمپل من (Max Kampelman) یکی از افراد اصلی نتوکان، در دههٔ شصت از کارمندان عالی‌رتبه سناتور دموکرات، هوبرت همفری (Hubert Humphrey) بود. در زمان جنگ سرد، آقای همفری یک "قطعه‌نامهٔ ضد کمونیستی" (Communist Control Act) صادر کرد که شهروندان آمریکایی را نیز شامل می‌شد، درواقع این قطعه‌نامه را مکس کمپل من برایش نوشته بود. با این‌که کمپل من در آن زمان دموکرات بود، ولی نسبت به جمهوریخواهان، ضد کمونیست‌تر به نظر می‌رسید.

مورد مشابه دیگر این‌که، گفته می‌شود درواقع سازمان ایپاک بود که قطعه‌نامهٔ تحریم ایران و لیبی را نوشته و به‌دست سناتور داماتو (Senator Damato) داد.

شعار نتوکان‌ها تنها این نیست که بگویند "اسرائیل یهود مدرن است"، بلکه می‌خواهند شرق را در برابر مدرنیته آمریکا قرار دهند و بگویند که مسلمان‌ها با تمدن و جامعهٔ آمریکا مسئله دارند و به این ترتیب آمریکایی‌ها را علیه مسلمان‌ها بسیج کنند



و آقای گراهام فولر (Graham Fuller) مشاور سیا در امور تحلیلی و پیش‌بینی‌های درازمدت، می‌نویسد: "هر تلاشی برای دستیابی به یک تحلیل واقع‌بینانه و متعادل از ایران مشکل می‌نماید؛ چرا که یک مرکز سخنگویی و تبلیغاتی داغ و پرهیجان لابی طرفدار اسرائیل علیه تهران در سنا و کنگره در حال مخدوش کردن است، در حالی که شرط لازم برای بهبودی رابطه ایران و آمریکا این است که یک تحلیل واقع‌بینانه و متعادل داشته باشیم که ببینیم ایران چه نیست و چه هست." این تحلیلگر همچنین می‌نویسد: "بیشتر کارمندان دولت آمریکا نمی‌توانند در مورد خاورمیانه بی‌طرفانه صحبت کنند. اینان آنچنان تحت فشار لابی اسرائیل هستند تا طرف آن را بگیرند. که در جلسات مخفی و پشت‌درهای بسته به تحلیل منصفانه بپردازند. این فضا برای منافع درازمدت آمریکا مناسب نیست، زیرا این شرایط نه به نفع آمریکا و نه به نفع خاورمیانه و نه به نفع کشورهای عربی و نه به نفع خود اسرائیل (۱۴) است. کارمندان وزارت خارجه، وزارت دفاع و کنسول‌گری‌ها به راحتی نمی‌توانند مسائل واقعی را گزارش بدهند."

چندین تحلیلگر در درون سیستم آمریکا معتقدند که فضا برای گفت‌وگو خاورمیانه‌ای باید باز شود. احساسشان این است که نیروهای طرفدار اسرائیل فضایی ایجاد کرده‌اند که این گفت‌وگو انجام نمی‌گیرد و معتقدند وقت آن رسیده که این فضا شکسته شود. شاید خوانندگان تعجب کنند که چنین نفوذی در بالاترین سطوح چگونه امکان دارد!

مقام‌های انتصابی نامرتبی در پشت صحنه

شکی نیست که آقای دیک چنی مراد و معلم خود، آقای رامسفلد را در رأس پست وزارت دفاع می‌گذاشت. رامسفلد به نوبه خود "ولفو ویتز" را معاون خود نمود که در زمان ریگان و بوش پدر، دست راست چنی بود. این عقاب‌های کارکشته جنگ سرد که برخی‌شان نتوکان یا در رابطه با نتوکان‌ها هستند، از آنجا که به‌طور سنتی به مهار شوروی، مسائل استراتژیک سلاح‌های هسته‌ای و امنیت ملی علاقه‌مند شده بودند، بنابراین همیشه مخالف دتانت و تسامح و کنترل چندجانبگی سلاح‌های هسته‌ای بودند، لذا اینها نهادهای تحقیقاتی را وسیله‌ای برای پیشبرد خط‌مشی خود می‌دیدند.

اینها به‌عنوان حامیان و مبتکران جنگ ستارگان موسوم به (Strategic Defense Initiative) SDI قرارداد سالت دو (S.A.L.T.II) زمان دولت کارتر را به هم زدند تا برنامه جنگ ستارگان را جایگزین آن کنند. (۱۵)

در بین سیاسیون واشنگتن "گروه مرموز ولفو ویتز" پدیده شناخته شده‌ای است. (۱۶) ولفو ویتز معاون وزارت دفاع و ریچارد پرل رئیس جدید هیئت هجده نفری مشاوران وزارت دفاع - که کیسینجر هم عضو آن است - در دهه شصت میلادی، با متفکر استراتژیست هسته‌ای به نام آلبرت وولستلر (Albert Wohlschetter) در مرکز تحقیقاتی رند (Rand) رابطه سرشار از اعتماد و نزدیکی دارند. سازمان تحقیقاتی رند با نیروی هوایی مرتبط می‌باشد. با این که هیئت هجده نفره مشاورین دفاعی - به دلیل مشاور بودن - بیرون از ساختار قانونی وزارت دفاع است؛ ولی دفترشان در ساختمان پنتاگون قرار دارد. در مطبوعات، آقای ریچارد پرل به‌عنوان "شاهزاده ظلمت"

چنگیز چنگیز است. آقای داگلاس فیس قبلاً با نهادی تحقیقاتی به نام "کانون سیاست‌گذاری امنیتی" (Center for Security Policy) CSP که نهادی دست راستی و طرفدار اسرائیل است، کار می‌کرده است. او در زمان دولت ریگان در درجه اول در شورای امنیت ملی یک متخصص خاورمیانه به‌شمار می‌رفت و کار دومش معاون معاون وزارت دفاع در قسمت طراحی خط‌مشی بود. به خاطر این که آقای فیس در این چند دهه آشکارا به طرفداری از اسرائیل، لابی‌گری کرده است و حتی چند سال پیش، سازمان "صهیونیست‌های جوان" به او مدال داده است، برای آمریکایی‌های عرب‌تبار این مسئله مطرح شد که چرا گروه بوش این شخص را در سیاست‌گذاری پنتاگون گمارده است؟

در سال ۱۹۹۶ آقای فیس و ریچارد پرل، مشترکاً مقاله‌ای برای مرکز تحقیقاتی عالی استراتژیک و سیاسی آمریکا (Institute for Advanced Strategic and Political Studies) نوشتند. در آن مقاله با عنوان "استراتژی جدید برای بازسازی سکان اسرائیل" که فضای فکری و سیاسی خودشان را نشان می‌داد، به نتایجی دست راستی توصیه می‌شد که جریان صلح و مذاکرات آن را یک‌باره قطع کند. یعنی موضع تناهوی برای آنها لیبرالی تلقی شده است!

نتوکان معروف دیگر، الیوت ابرمز (Elliot Abrams) بود که در مرکز

از منظر سیاست استراتژیک، امکان دارد کابینه بوش، قرارداد محدود کردن موشک‌های قاره‌پیمای ای بی ام (Missile Treaty) ABM (Anti Ballistic) را یک جانبه لغو کند. از طرفی مایل اند به هدف قرارداد کاهش سلاح‌های استراتژیک یعنی استارت دو (S.T.A.R.T. II) نرسد. در عین حال می‌خواهند پروژه "جنگ ستارگان" را مطرح کنند، که به خاطر هزینه‌های هنگفت و ناکارایی‌اش، مقبولیتی بین مردم آمریکا ندارد، لذا با این ذهنیت می‌خواهند آن پروژه‌ها را لانس کنند. هر از گاهی وزارت دفاع بیانه‌ای با عنوان "وضعیت حال و آینده و سلاح‌های هسته‌ای"

(Nuclear Posture Review) منتشر می‌کند. در آخرین بیانیه اعلام وضعیت، نئونکان‌های وزارت دفاع، نظریه مخرب و جدیدی مطرح کرده‌اند که اگر تاکنون سلاح‌های اتمی جنبه بازدارندگی داشته‌اند، ولی اکنون خواهان امکان کاربرد سلاح‌های هسته‌ای هستند.

(Feasibility of nuclear Application) به عبارت دیگر با سلاح‌های هسته‌ای پیچیده غیر کاربردی (به منظور بازدارندگی)، به گونه کاربردی برخورد می‌کنند. علاوه بر این نئونکان‌ها می‌خواهند با کاربرد سلاح‌های هسته‌ای کوچک، کشورهای بدون سلاح هسته‌ای را تهدید نمایند. گرچه قانون بین‌المللی عدم گسترش سلاح اتمی (Treaty Non proliferation) NPT آمریکا را از هدف‌گیری کشورهای غیرمسلح به سلاح اتمی باز نمی‌دارد، ولی به لحاظ تاریخی، تاکنون آمریکا قول داده است که دست به چنین کاری نزند. این تعهد شفاهی آمریکا را "بیمه امنیتی منفی"

(a) negative security assurance می‌نامند. اما جدید بودن راست جدید یا نئونکان در این است که چنین "تضمین امنیتی منفی" را به جهان سومی‌ها و کشورهای بی سلاح اتمی نذارند، نمی‌دهند.

در زمان دولت ریگان، بینش و ایدئولوژی حلقه نئونکان‌ها به موارد راهبردی دست راستی زیر منجر شد:

الف) همکاری با آپارتاید و نژادپرستان آفریقای جنوبی (ب) کمک به کنترهای نیکاراگوئه (ج) کمک به دیکتاتور خشن هائیتی (د) تحمل حمله گسترده اسرائیل به لبنان حتی تا بیروت (ه) افزایش جوخه‌های مرگ شبه نظامی در السالوادور و گواتمالا (و) ادامه همکاری با سوارتو، دیکتاتور نظامی اندونزی (ز) حمایت ریگان از جنگ تحمیلی عراق علیه ایران



جریان کنترها به ددرسه‌های قانونی هم افتاد. زمانی که او معاون وزارت خارجه بود، در زیر مجموعه او کمک‌های زیادی به فاشیست‌های آمریکایی لاتین می‌شد و با این که از نظر قانونی تحت پیگرد قرار گرفته بود، ولی بوش پدر او را بخشید. این طنز تاریخ است که الیوت ابرمز با وجود سوابق هم‌سوئی با سرکوب‌گری فاشیستی و خلاف قانونش در آمریکای لاتین، توسط گروه بوش به ریاست قسمت دموکراسی و حقوق بشر شورای امنیت ملی آمریکا منسوب می‌شود. بنابراین عجیب نیست طنز دیگری را باور کنیم که آقای جان بولتن (John Bolton) را در بخش "کنترل تسلیحات هسته‌ای وزارت خارجه" بگمارند. آقای بولتن فوق‌العاده دست راستی که عقاید افراطی و مواضع عقاب‌ی روی آرایش سلاح‌های هسته‌ای دارد، بیشتر با سمت معاون سازمان تحقیقاتی افراطی (American Enterprise Institute) به وزارت خارجه تحمیل می‌شود، تا نئونکان‌ها بتوانند دست پاول را تا حدی ببندند. برای شناخت بولتن باید با آن نهاد تحقیقاتی آشنا بود؛ نهادی که وی در سمت معاونت آن کار می‌کرد. یعنی (American Enterprise Institute) این نهاد، با صراحت و شفافیت تمام، مخالف قرارداد تسلیحاتی آی ان اف (Intermediate - Range Nuclear Forces) (I.N.F) بود که در سال ۱۹۸۸ توسط آمریکا امضا شد. برای درک بیشتر فضای فکری او و نهاد تحقیقاتی‌اش، یادآور می‌شود که در نوامبر ۱۹۹۹ بولتن مقاله کوتاهی برای نهاد فوق‌الذکر با عنوان "کوفی عنان قدرت جهانی را به دست می‌گیرد." نوشت. در آن مقاله اظهار داشت: "کوفی عنان دبیرکل سازمان ملل این گونه ادعا می‌کند که سازمان ملل و شورای امنیت، تنها قدرت مشروعی است که می‌تواند نیروی نظامی و جنگی را به کار ببرد. اگر آمریکا به کوفی عنان اجازه بدهد که فضای فکری او بدون چالش تثبیت شود، دست آمریکا در حرکت‌های مستقل نظامی کاملاً بسته می‌شود." نقلی قول فوق کاملاً آقای بولتن را معرفی می‌کند.

گروه نئونکان‌ها، تازه‌واردان سیاسی نبوده و چندان تحمل مخالفان خود را ندارند، چرا که در بالاترین سطوح شورای امنیت آمریکا نیز حضور دارند. مخالفان آنها کسانی هستند که منافع آمریکا را برای خود کشور آمریکا می‌دانند. سیمور هersh طی مقاله‌ای که در مجله نیویورکر (New Yorker) نوشت، توضیح می‌دهد که چند نفر از متخصصان خاورمیانه‌ای شورای امنیت، آن اداره‌ها را ناگهان ترک گفتند. این گونه به نظر می‌رسید که علت، مخالفت آنها با رهبری جدید نئونکانی و غیرنظامی شورای امنیت بود. به عنوان مثال آقای بروس ریدل (Bruce Reidel) که آدم با سابقه و باتجربه‌ای در مسائل خاورمیانه بود، به دلیل مخالفت با نئونکان‌ها استعفا کرده و زالمای خلیل‌زاد جایگزین او شده است.

نتیجه‌گیری

عبارت‌شناسی واژه شیطانی، گرچه ممکن است برای برخی تازگی داشته باشد، ولی ما با تاریخچه و گرامر این نوع اظهارات سیاسی آشنا هستیم. ترجمان آن این است که بودجه امسال پنتاگون ۴۸ میلیارد دلار افزایش یافته است و بودجه وزارت دفاع به رقم ۳۷۹ میلیارد رسیده، که طی بیست سال گذشته افزایش بودجه به این چشمگیری نبوده است.

سیاست نئوکان‌های امروز :

حال ببینیم سیاست نئوکان‌های امروز چگونه است:

الف) ایجاد حرکت‌های اجتماعی که سعی نمی‌کنند یک راه‌حل جامع‌تر و وسیع‌تر برای حل مسائل بیابند.

ب) حادث کردن تنش‌های سیاسی و زمینه‌سازی برای برخوردهای آینده. جدید بودن این راست در "نو" بودنشان نیست؛ نئوکان به عنوان یک اقلیت فعال، سازمان یافته و دارای ایدئولوژی، یکی از نیروهای مؤثر در سیاست خارجی می‌باشد. امکان آن هست که مسئولیت پست دولتی، مواضع آنها را کمی متعادل کند، با این حال خیلی از کارشناسان آمریکایی معتقدند که منافع درازمدت و ملی آمریکا نباید فدای اهداف ایدئولوژیک یک حلقه کوچک و مقتدری باشد که کابینه بوش را به انحصار خود در آورده‌اند.

نفوذ بیش از اندازه این عقاب‌های ایدئولوژیک و برنامه‌هایشان، بسیاری از آمریکایی‌ها را نگران کرده است. کارشناسان معتقدند این فرهنگ سیاسی که در درازمدت به وجود آمده، فضایی ایجاد کرده است که هیچ‌گونه بحث آزادی در مورد خاورمیانه نمی‌تواند انجام بگیرد. ادامه دادن یک سیستم خشن و بدون رعایت مسائل اجتماعی برای یک دوره طولانی، ممکن است بحران سیاسی و از آن مهم‌تر اخلاقی ایجاد کند. آیا این بحث‌ها و گفتمان‌ها فراتر از اختلاف دو وزارت خانه دفاع و خارجه است؟ آیا این گفتمان به وجود آمده به یک گلست نوست (Glasnost) در فضای روشنفکری و سیاسی آمریکا تبدیل خواهد شد؟ آیا این حالت بحرانی یک گفتمانی ایجاد خواهد کرد که به یک بازنگری در فضای روشنفکری و سیاسی آمریکا منجر شود؟ آیا روابط ایران با آمریکا می‌تواند بدون یک گلست نوست واقعی در فضای روشنفکری و سیاسی آمریکا بهتر شود؟ آیا آمریکا به طرح امیر عبدالله برای صلح خاورمیانه پاسخ قانع کننده‌ای خواهد داد؟ آیا بدون طلوع چنین گلست نوستی صلح پایدار و عمیقی در خاورمیانه امکان پذیر هست؟

پی نوشت‌ها:

1-Neo - Conservative.

محافظة کاران جدید یا به طور خلاصه نئوکان (Neo-con)

2 -South End Press.

3-Leon t. Hadar. "TheNeocons: From the ColdWar to the Global

Intifada "WASHINGTON REPORT On Middle East Affairs,

April 1991, P29.

4- Kirkpatrick

نماینده ریگان در سازمان ملل

۵- در آمریکا به این حرکت دست راستی ریگان، انقلاب ریگان می‌گویند که نفدی بر لیبرالیسم است.

Reagan Revolution

۶- او به طور بی سابقه‌ای طرفداران تساوی حقوق زنان را فاشیست نامید و واژه نزی فمینیست را ابداع کرد.

7-Gary Sick, "The Clouded Mirror: U.S. - Iran Relations and the

'Axis of Evil. "'ColumbialUnivesity Lecture, The Middle East

Institute, February 27,2002:http://WWW.Columbia.edu/cu/news/vforum/02/us_iran/.

8 - WASHINGTON IN BRIEF" Washington Post, February

26,2002; Page A12.*

9- Washington Institute for Near East Policy
مؤسسه آمریکایی تحقیقات و مطالعات راهبردی خاور نزدیک، به معنای لابی اسرائیل

10-Reuel Marc . Gerecht , "On to Iran! Checkmating the Clerics, "The Standard Weekly , Volume 007 , Issue 22,

February 18, 2002.

11-Coalition for a Democrtatic Majority (CDM)

12-The Nation, March 22, 1986.

13-Nation, august 12, 1996.

14-Graham E. Fuller, "Repairing U.S. - Iranian Relations, "Middle East Policy, Volume VI, Number 2, October 1998.

15-Christopner Hitchens, "A Modern Medieval Family,

"Mother Jor.es Magazin, July/August 1986, P 74.

16-Julian Borger, "Washington hawks get power boost,

"The Guard.an, December 17, 2001.

17-Seymour Hersh, The Price of Power, Summit Books,

1983, P 322

برای پژوهش بیشتر، خوانندگان می‌توانند در مورد این مفاهیم در شبکه اینترنت تحقیق نمایند.

